

روش استنباط ائمه از قرآن*

سید موسی صدر^۱

چکیده:

اهمیت روش‌شناسی ناشی از نقش تأثیرگذار روش در موفقیت و شکست یک پژوهش است. به همان اندازه که روش در پژوهش اهمیت دارد، روش‌شناسی به‌عنوان علم درجه دو در داوری، گزینش و الگوگیری از روش‌ها نقش دارد. یکی از عرصه‌هایی که نیازمند روش‌شناسی است، عرصه استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام از قرآن است. اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که ائمه احکام شرعی را از قرآن استنباط کرده‌اند، آن‌گاه این پرسش مطرح می‌شود که شیوه استنباط آنان چگونه بوده است؟ چه مبانی و قواعدی را به‌کار گرفته‌اند؟ و چه ویژگی‌هایی در شیوه آنان وجود دارد؟ این پژوهش که خود به روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته، در صدد است به این پرسش پاسخ دهد و بکوشد تا حد توان، مختصات روش استنباط ائمه را بیان نماید. دستاورد این پژوهش آن است که استنباط‌های ائمه مبتنی بر پیش‌فرض‌های خاصی نسبت به قرآن و غیر قرآن بوده است و قواعد گوناگونی را که قدر مشترک همه آنها عقلایی بودن است و بعضاً در علوم مقدماتی اجتهاد مورد بحث قرار نگرفته، به‌کار برده‌اند. از این رو ائمه را می‌توان بنیانگذار قواعد استنباط شریعت دانست.

کلیدواژه‌ها:

ائمه / اهل‌البيت / استنباط / اجتهاد / قرآن / روش

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۳۱، تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2020.57438.2874

یکی از پرسش‌های مهم در مورد ائمه اهل البیت علیهم‌السلام، پرسش از منابع علم آنان، به‌خصوص علم به احکام شرعی است. تردیدی نیست که اهل بیت از حقایق فراوانی اطلاع داشتند که مردم معاصر آن بزرگواران از آن محروم بودند. همچنین تردیدی نیست که بر اساس روایات متعدد و موثق، اهل بیت فی‌الجمله از منابع متعدد علمی برخوردار بوده‌اند. قرآن، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سنت آن حضرت که به‌طور مستقیم از طریق امام علی علیه‌السلام و اجدادشان به آنان رسیده بود، الهام، جامعه، مصحف فاطمه و جفر، از منابعی است که در روایات از آن یاد شده است. (صفار، ۱۴۰۴: ۱۵۱/۱)

همین‌طور شکی نیست که در میان منابع یادشده، قرآن از جایگاه خاصی برخوردار بوده است؛ چنان‌که در روایات متعدد، امام بر این نکته تأکید دارد که قرآن حاوی همه علوم است و ما بدان آگاهیم. یا آن‌گاه که از حقیقتی خبر می‌دهد که برای مخاطب تعجب‌انگیز است، امام با استناد به قرآن، غرابت‌زدایی کرده و نشان می‌دهد که آنچه گفته است، ریشه در قرآن دارد. (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۶۹/۱)

آنچه جای پرسش و کنکاش دارد، چگونگی استفاده و بهره‌گیری ائمه علیهم‌السلام از قرآن است. آیا آنان علم غیبی و لدنی به حقایق قرآن و احکام داشتند؛ به‌گونه‌ای که برای دیگران قابل دسترسی نبوده است؟ آیا آنان با علم به یک سلسله حقایق اصلی و مادر (و در مورد احکام ملاکات) که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌دست آورده بودند، نسبت به همه حقایق قرآن آگاهی یافته بودند؟ آیا آنان از طریق اجتهاد و استنباط بر اساس قواعد معمولی و متعارف عقلایی، حقایق قرآن را کشف می‌کردند؟ و پرسش‌های دیگر.

در این زمینه دیدگاه‌های گوناگونی مطرح است. تفکر کلامی رسمی و رایج در میان شیعیان، گزینه اجتهاد و استنباط را نفی می‌کند و بر این باور است که ائمه اجتهاد نمی‌کردند، بلکه از طریق تعلیم مستقیم از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علم به ملاکات و حقایق مادر و اصلی، به حقایق جزئی و احکام شرعی آگاهی داشتند. اما واقعیت آن است که این نظریه برفرض صحت، نفی اجتهاد و استنباط از ائمه نمی‌کند؛ چنان‌که در بخش‌های بعدی این پژوهش آشکار خواهد شد. بر این اساس زمینه طرح این پرسش فراهم می‌شود که شیوه و روش استنباط ائمه از قرآن چگونه بوده است تا با الگوگیری از آن، بتوان روش مناسب تفقه قرآنی را سامان داد؟



۱. پیشینه بحث

از آنجا که بحث از روش استنباط ائمه بر این پیش فرض استوار است که ائمه از قرآن استنباط کرده‌اند و این پیش فرض با مبانی کلامی معروف شیعه مبنی بر علم لدنی اهل البیت ناسازگار است، تاکنون در این مورد بحثی صورت نگرفته یا دست کم نویسنده بدان دست نیافته است. از این رو پژوهش حاضر نخستین گام یا از نخستین گام‌هایی به شمار می‌آید که در این زمینه برداشته شده است.

۲. چهارچوب مفهومی

۲-۱. روش

روش در عرصه علم و پژوهش عبارت است از چگونگی حرکت ذهن پژوهشگر در چینش عناصر و داده‌های اطلاعاتی برای کشف حقیقت یا رسیدن به نتیجه مطلوب. از آنجا که چگونگی حرکت ذهن و چینش عناصر متأثر از یک سلسله پیش فرض‌ها و اصول موضوعه و همچنین نحوه به‌کارگیری مقدمات و تجزیه و ترکیب داده‌هاست، از این رو می‌توان کمیت و کیفیت مبانی و قواعد و نحوه ترکیب اطلاعات را نماد و نشانگر روش به‌شمار آورد. این بدان معناست که برای شناخت روش یک نویسنده یا پژوهشگر، باید مبانی و پیش فرض‌های وی نسبت به موضوع، همچنین قواعد و مقدماتی که ترکیب می‌کند و نیز چگونگی تحلیل آن مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

۲-۲. استنباط

استنباط عبارت است از فرآیند اکتشاف یک حکم/ نظریه از یک متن بر اساس ضوابط و قواعد معتبر. گاهی از این فرآیند به اجتهاد نیز تعبیر می‌شود که نشان از به‌کارگیری حداکثر توان در کشف و شناخت یک حکم یا نظریه دارد. کاربرد استنباط و اجتهاد بیشتر در مورد حکم شرعی از منابع دینی است، اما از نظر مفهوم لغوی، اختصاص به کشف حکم شرعی ندارد، بلکه بر هر تلاش معرفتی که متضمن به‌کارگیری قواعد و اصول معتبر باشد، اطلاق می‌شود.



۲-۳. روش استنباط

بر اساس آنچه یاد شد، هرگاه از روش استنباط سخن به میان می‌آید، مقصود چگونگی پیش‌فرض‌ها، اصول و ضوابطی است که مستنبط در فرآیند استنباط به‌کار می‌گیرد تا به کشف حکم از متن دینی دست یابد.

۲-۴. استنباط ائمه

یکی از زمینه‌هایی که در شناخت روش اهمیت ویژه دارد، استنباط و اکتشاف احکام شرعی از قرآن کریم توسط ائمه است. مرجعیت نهایی قرآن برای شریعت، و اهمیت و نقشی که تفقه قرآن‌محور در غنا و پویایی شریعت دارد از یک سو، و جایگاه ائمه علیهم‌السلام در تفسیر و تبیین معارف قرآنی، از جمله احکام شرعی آن از سوی دیگر، می‌طلبد که روش مواجهه ائمه با قرآن و چگونگی کشف و استنباط معارف و احکام شرعی از آن مورد توجه ویژه قرار گیرد؛ زیرا روشی که از سوی آنان ارائه می‌شود، کامل‌ترین و شایسته‌ترین روش در فهم و کشف حقایق و احکام شریعت از قرآن کریم است؛ چه اینکه آنان اهل قرآن و سخنگویان آن هستند. تنها چالشی که در این زمینه وجود دارد، این است که آیا ائمه از قرآن استنباط کرده‌اند یا نه؟ و آیا در شأن آنان بوده است که استنباط کنند؟

ممکن است تصور شود که ائمه علیهم‌السلام علم لدنی به ملاکات احکام داشتند و نیازی به استنباط و اکتشاف از آیات نداشتند. اجتهاد و استنباط کار کسانی است که نسبت به مبانی و ملاکات احکام آگاهی نداشته باشند و فاقد علم لدنی باشند. بنابراین استنباط ائمه علیهم‌السلام مصداق ندارد تا بر اساس آن، روش استنباطشان مورد تحقیق قرار گیرد. به عبارتی این امر، سالبه به انتفای موضوع است.

اما گمان نویسنده آن است که این تصور هم از لحاظ نظری و هم از نظر عملی نادرست است؛ زیرا اولاً به لحاظ نظری، استنباط از آیات تنها در صورت جهل و با انگیزه جهل‌زدایی نیست، بلکه می‌تواند انگیزه‌های دیگری نیز داشته باشد که اتفاقاً در مورد ائمه علیهم‌السلام این انگیزه‌ها وجود داشته است. ثانیاً به لحاظ عینیت و مطالعه میدانی، پیرامون مواجهه ائمه با قرآن نیز این واقعیت به‌دست می‌آید که آنان در موارد متعددی، با انگیزه‌هایی غیر از جهل‌زدایی استنباط کرده‌اند.

به‌عنوان نمونه، در موارد متعددی از ائمه درباره حکم شرعی سؤال می‌شود و امام با ارجاع سؤال‌کننده به قرآن و چگونگی استنباط حکم از آیه، روش فهم و استنباط را

به وی تعلیم می‌دهد. در این موارد با اینکه ائمه استنباط کرده‌اند، اما با انگیزه تعلیم و آموزش بوده است، نه تعلم و تفهم. به این موارد بنگرید:

«سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَصْخَصَةِ فَقَالَ إِنَّهُ عَظِيمٌ قَدْ نَهَى اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِهِ - وَفَاعِلُهُ كَنَاحٍ نَفْسِهِ وَلَوْ عَلِمْتَ بِمَا يَفْعَلُهُ مَا أَكَلْتُمْ مَعَهُ فَقَالَ السَّائِلُ فَبَيَّنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَهُوَ مِمَّا وَرَاءَ ذَلِكَ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶۵/۲۸)

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَنْبَغِي نِكَاحُ أَهْلِ الْكِتَابِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَأَيْنَ تَحْرِيْمُهُ قَالَ قَوْلُهُ وَلَا تُمَسِّكُوا بَعْضَ الْكُوفِرِ.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۵۸/۵)

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَثَرْتُ فَأَنْتَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوَضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۶۴/۱)

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که استنباط ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در بسیاری از موارد برای آموزش دادن مراجعه به قرآن و دریافت استنباط یک حقیقت یا حکم شرعی از آیات صورت گرفته است.

همچنین موارد متعددی وجود دارد که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حکم شرعی را از آیه استنباط می‌کردند تا سؤال‌کننده را که حالت انکار داشت، مجاب سازند. در این موارد نیز استنباط برای تفهم و یادگیری نیست، بلکه برای اقتناع طرف مقابل است. به‌عنوان نمونه:

«قَدِمَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ - فَجَرَّ بِامْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ وَ أَرَادَ أَنْ يَقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَاسْتَلَمَ - فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمٍ قَدْ هَدَمَ إِيْمَانَهُ شِرْكُهُ وَفَعَلَهُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ يَضْرِبُ ثَلَاثَةَ حُدُودٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ يُفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا فَأَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِالْكِتَابِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَلَمَّا قَدِمَ الْكِتَابَ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُضْرِبُ حَتَّى يَمُوتَ فَأَنْكَرَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمٍ وَأَنْكَرَ فَفَقَهَا الْعَسْكَرُ ذَلِكَ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَلُّ عَنْ هَذَا فَإِنَّهُ شَيْءٌ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ - وَلَمْ تَجِئْ بِهِ السُّنَّةُ فَكَتَبَ أَنْ فَفَقَهَا الْمُسْلِمِينَ قَدْ أَنْكَرُوا هَذَا وَقَالُوا لَمْ تَجِئْ بِهِ سُنَّةٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ فَبَيَّنَ لَنَا بِمَا أُوجِبَتْ عَلَيْهِ الضَّرْبُ حَتَّى يَمُوتَ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ قَالَ فَأَمَرَ بِهِ الْمُتَوَكِّلُ فَضْرِبَ حَتَّى مَاتَ.» (همان، ۱۴۱/۲۸)

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ - أُسْبُوعًا طَوَافَ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ سَعَى بَيْنَ الصَّنَاءِ وَ الْمَرْوَةِ أَرْبَعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ عَمَرَهُ بَطْنُهُ فَخَرَجَ فَقَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ غَسِيَ أَهْلَهُ قَالَ يَغْتَسِلُ ثُمَّ يَعُودُ وَ يَطُوفُ ثَلَاثَةَ أَشْوَاطٍ وَ يَسْتَعْفِرُ رَبَّهُ وَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ طَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ فَطَافَ أَرْبَعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ عَمَرَهُ بَطْنُهُ فَخَرَجَ فَقَضَى حَاجَتَهُ فَغَسِيَ أَهْلَهُ فَقَالَ أَفْسَدَ حَجَّهَ وَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ وَ يَغْتَسِلُ ثُمَّ



يَرْجِعُ فَيَطُوفُ أُسْبُوعاً ثُمَّ يَسْعَى وَيَسْتَغْفِرُ رَبَّهُ قُلْتُ كَيْفَ لَمْ تَجْعَلْ عَلَيْهِ جِنَّ غَشِيٍّ أَهْلَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ سَعْيِهِ كَمَا جَعَلْتَ عَلَيْهِ هُدًى جِنَّ غَشِيٍّ أَهْلَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ طَوَافِهِ قَالَ إِنَّ الطَّوَافَ فَرِيضَةٌ وَفِيهِ صَلَاةٌ وَالسَّعْيُ سُنَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ قَدْ قَالَ فِيهَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ فَلَوْ كَانَ السَّعْيُ فَرِيضَةً لَمْ يَقُلْ وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...» (همان، ۱۳/۱۲۷)

باتوجه به نمونه‌های بالا، این حقیقت آشکار می‌شود که استنباط ائمه علیهم‌السلام از آیات یک واقعیت انکارناپذیر است و با مبانی کلامی شیعه مبنی بر علم و عصمت ائمه نیز ناسازگار نیست. بر این اساس می‌توان از روش ائمه و چگونگی بهره‌گیری آنان از مبانی و قواعد فهم قرآن سخن گفت.

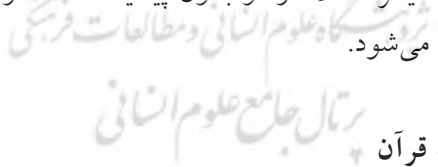
۳. مبانی استنباط ائمه از قرآن

مقصود از اصول و مبانی، پیش‌فرض‌هایی است که گرچه در استنباط نقش مستقیم ندارد، اما زمینه امکان یا فعلیت استنباط از آیات را فراهم می‌سازد. در تحقیق و بررسی که روی موارد استنباط‌های ائمه صورت گرفت، اصول متعددی مشاهده شد که این اصول و پیش‌فرض‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- اصول و پیش‌فرض‌های مربوط به قرآن کریم.

۲- اصول و پیش‌فرض‌های مربوط به غیر قرآن.

برخی از این اصول و پیش‌فرض‌ها گرچه در ذهنیت فقهی و مباحث علوم قرآنی پیشینه دارد، اما بعضی دیگر کاملاً تازه و بدون پیشینه است. در اینجا به صورت فشرده به اصول یادشده اشاره می‌شود.



۳-۱. اصول مربوط به قرآن

۳-۱-۱. جامعیت تشریحی قرآن

جامعیت قرآن به صورت کلی در نگاه مفسران و قرآن‌پژوهان یک حقیقت مسلم شمرده می‌شود؛ زیرا روایات زیادی بر آن دلالت دارد. اما جامعیت تشریحی و کامل بودن قرآن در بیان احکام شرعی گویا چندان مورد اتفاق نیست، از این رو تکیه بر روایات در کشف و استنباط حکم شرعی مورد تأکید فقها بوده است. تحقیقی که روی استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام صورت گرفت، نشان داد که تصور و ذهنیت ائمه نسبت به قرآن

با تصور فقها و قرآن‌پژوهانی که آیات تشریحی قرآن را در تعداد معدودی از آیات منحصر می‌دانند، متفاوت است. در موارد بی‌شماری که نمونه‌های آن در بخش استنباط‌های غیرمتعارف اشاره خواهد شد، این حقیقت مشهود است که ائمه علیهم‌السلام قرآن را در حوزه تشریح و حکم شرعی، جامع و بدون نقص می‌دانند و هرگونه حکم یا موضوع مرتبط با حکم شرعی را از قرآن قابل استنباط می‌بینند؛ چنان‌که در روایتی به صراحت این حقیقت متذکر شده است: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرَّجَالِ». (همان، ۲۶/۲۹۳)

۳-۱-۲. چندبعدی بودن آیات

آیات قرآن کریم از نظر ظاهری و به لحاظ موضوع به اقسام مختلف تقسیم‌پذیر است. برخی به اسماء و صفات الهی تعلق دارد، بعضی به پدیده‌های طبیعی مانند آسمان و زمین، کوه‌ها، دریاها، درختان، جانوران و قسم سوم به آخرت و قیامت و حوادث مربوط به آن مربوط است. قسم چهارم از انسان و مراحل تکون و چگونگی خصوصیات روحی و رفتاری‌اش سخن می‌گوید. قسم پنجم به تاریخ و سیر جوامع بشری در مواجهه با پیامبران و مهم‌ترین رسالت آنان، یعنی توحید و معاد و اصول اخلاقی دین و نیز سنت‌های الهی در مقابله با جوامع مختلف می‌پردازد. قسم ششم باید‌ها و نبایدهای اخلاقی و تشریحی را مطرح می‌کند. اما همه اینها با نگاه ظاهری و سطحی است.

در نگاه عمیق‌تر و بنیادی‌تر که از استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام استفاده می‌شود، آیات در موضوعات مختلف تک‌بعدی نیستند، بلکه ابعاد گوناگون دارند؛ به این معنا که همه آیات قرآن با وجود تعلق ظاهری به موضوعات گوناگون، اما متضمن مسائل اعتقادی، اخلاقی و تشریحی به‌مثابه اضلاع سه‌گانه هدایت و تربیت انسان (باورها، صفات نفسانی و رفتارها) نیز هستند. هیچ آیه‌ای نیست که در آن باور یا باید و نباید اخلاقی و تشریحی ملحوظ نباشد؛ گرچه که فهم آنها نیاز به درک ژرف و جامع از قرآن دارد. گواه بر این مدعا، آیات تکوینی یا تاریخی است که امام از آنها حکم شرعی استنباط می‌کند و در گونه غیر متعارف استنباط ائمه به آن اشاره می‌کنیم.

۳-۱-۳. دلالت استقلالی آیات

یکی از اصولی که مبنای استنباط‌های متعدد ائمه علیهم‌السلام قرار گرفته، دلالت مستقل آیات بر یک حکم شرعی یا حقیقت دینی است. با وجود اینکه آیات از نظر ساختاری



ادامه یک داستان یا گفتار است، اما از نظر دلالت بر یک حکم شرعی یا حقیقت دینی می‌تواند مستقل از کل آیات مربوط باشد. این حقیقت - که مرحوم علامه طباطبایی نیز در جایی از تفسیرش به آن اشاره دارد- در موارد بی‌شماری از استنباط‌های ائمه قابل مشاهده است. مثل مواردی که ائمه علیهم‌السلام آیه را از متن جدا می‌کنند که یک نمونه‌اش، وجوب حد زنا بر مرد نصرانی است که امام علیه‌السلام با تکیه بر بخشی از آیه «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ...» حکم را استنباط می‌کند که این نمونه در بخش استنباط ائمه برای اقناع یاد شد. اینک چند نمونه دیگر:

«عَنْ عَلِيِّ عليه السلام فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعَاءِ قَالَ: إِذَا أَرَدْتُمْ الْحَجَّ فَتَقَدَّمُوا فِي شِرَاءِ الْحَوَائِجِ لِيَعُضَ مَا يُقَوِّكُمْ عَلَى السَّفَرِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً.» (همان، ۳۵/۱۱)

«أَوْلَمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَ لِيَمَّةَ عَلَى بَعْضِ وُلْدِهِ فَأَطَعَمَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ الْفَالُودَجَاتِ فِي الْحِجْفَانِ فِي الْمَسَاجِدِ وَ الْأَرْقَةِ فَعَابَهُ بِذَلِكَ بَعْضُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَبَلَغَهُ ذَلِكَ فَقَالَ عليه السلام مَا أَتَى اللَّهَ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ آتَاهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وَ زَادَهُ مَا لَمْ يُؤْتِهِمْ قَالَ لِسُلَيْمَانَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنُّنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.» (همان، ۳۰۷/۲۴)

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الْجَبَائِرِ تَكُونُ عَلَى الْكَسِيرِ كَيْفَ يَتَوَضَّأُ صَاحِبُهَا وَ كَيْفَ يَغْتَسِلُ إِذَا أَجْنَبَ قَالَ يُجْزِيهِ الْمَسْحُ عَلَيْهَا فِي الْجَنَابَةِ وَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِي بَرْدٍ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ إِذَا أَفْرَغَ الْمَاءَ عَلَى جَسَدِهِ فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً.» (همان، ۴۶۶/۱)

همان گونه که مشاهده می‌شود، در تمام موارد بالا، امام یا پیامبر اکرم برای استنباط حکم، به آیه یا بخشی از آیه‌ای تمسک می‌کنند که از نظر ساختاری، به یک گفتار و موضوع دیگری مربوط است، اما امام و پیامبر دلالت آن بخش از آیه را بر یک حکم، مستقل در نظر می‌گیرد. این اصل می‌تواند در فهم ما از قرآن و اکتشاف حکم شرعی از آن تأثیر فراوانی داشته باشد.

۳-۱-۴. نظارت متقابل آیات

از اصولی که در استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام نقش بسیار پررنگ دارد، می‌توان به اصل نظارت و نگاه آیات به یکدیگر اشاره کرد. در ذهنیت ائمه، آیات قرآن باوجود اینکه در سوره‌های مختلف و سراسر قرآن پراکنده‌اند، اما از نظر معنایی و محتوایی، از انسجام و اتحاد عمیقی برخوردار هستند که باعث می‌شود آیات ناظر به یکدیگر و مفسر همدیگر باشند. این حقیقت که به‌صراحت در برخی آیات و روایات مطرح شده است: «أَفَلَا

يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۵)، «كِتَابَ اللَّهِ تُبَصِّرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يَخَالَفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱)، در عمل نیز مبنای بسیاری از استنباط‌های ائمه قرار دارد. مواردی که امام از یک آیه برای تفسیر آیه دیگر و کشف حکم شرعی یا حقیقت دینی بهره می‌گیرد، نمونه‌ای از این حقیقت است:

«قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي السَّفَرِ كَيْفَ هِيَ وَ كَمْ هِيَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ فَصَارَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَاجِبًا كَوُجُوبِ التَّمَامِ فِي الْحَضَرِ قَالَا قُلْنَا لَهُ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ وَ لَمْ يَقُلْ أَفْعَلُوا فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ فَقَالَ عليه السلام أَوْ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الطَّوْفَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ وَ صَنَعَهُ نَبِيُّهُ - وَ كَذَلِكَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صلوات الله عليه - وَ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْحَدِيثُ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵۱۷/۸)

«أَنَّ عُمَرَ أْتِيَ بِامْرَأَةٍ قَدْ وُلِدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهَمَّ بِرَجْمِهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - إِنَّ خَاصِمَتَكَ بِكِتَابِ اللَّهِ خَصَمَتُكَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَ يَقُولُ وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمَّ الرِّضَاعَةَ فَإِذَا تَمَّتِ الْمَرْأَةُ الرِّضَاعَةَ سَنَتَيْنِ وَ كَانَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثِينَ شَهْرًا كَانَ الْحَمْلُ مِنْهَا سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَحَلَّى عُمَرُ سَبِيلَ الْمَرْأَةِ.» (همان، ۳۸۲/۲۱)

این نمونه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که پیش‌فرض نگاه متقابل آیات به‌عنوان یک مبنای مسلم در استنباط و اکتشاف حکم شرعی از قرآن توسط ائمه به‌شمار می‌رفته است.

۳-۱-۵. تفسیر پذیری گوناگون آیات

از اصول بسیار شگفت‌انگیز در استنباط‌های ائمه عليهم السلام که گاهی غریب به‌نظر می‌رسد، باور به قابلیت آیات برای تفسیرهای گوناگون و به‌ظاهر متضاد می‌باشد. در موارد بی‌شماری از استنباط‌های ائمه مشاهده می‌شود که امام یک آیه را به مصادیق گوناگون و متفاوت تفسیر می‌کند و هرکدام را موضوع حکم قرار می‌دهد. این اصل که می‌تواند در رفع تعارض روایات بسیار کارگشا باشد، - زیرا بسیاری از موارد تعارض روایات از نوع بیان مصادیق گوناگون برای یک مفهوم است - نشان از آن دارد که در نگاه ائمه عليهم السلام، قرآن تفسیرهای متعدد و در عین حال صحیح می‌پذیرد؛ امری که ظرفیت گسترده آیات و مفاهیم قرآنی را نشان می‌دهد. به‌عنوان نمونه:



«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» قَالَ: شَأْنٌ.» (همان، ۱۴/۱۰۰)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» قَالَ لِيَكُنْ كَبْشًا سَمِينًا فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَفَحْلًا مِنَ الْبَقَرِ وَ الْكَبْشُ أَفْضَلُ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَمَوْجًا مِنَ الصَّانِ وَ إِلَّا مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ شَأْنٌ.» (همان، ۱۰۲)

در روایت نخست، مصداق «هدی» گوسفند معرفی می‌شود، در حالی که در روایت بعدی، مصادیق دیگری نیز مطرح می‌شود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» قَالَ إِنْ عَلِمْتُمْ لَهُمْ مَالًا وَ دِينًا.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶/۱۸۷)

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» قَالَ الْخَيْرُ أَنْ يَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ يَكُونَ بِيَدِهِ عَمَلٌ يَكْتَسِبُ بِهِ أَوْ يَكُونَ لَهُ حِرْفَةٌ.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۳/۱۳۲)

در روایت نخست، «خیر» به مال و دین تفسیر می‌شود، در حالی که در روایت بعدی به شهادتین و حرفه تفسیر می‌شود.

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ «وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» قَالَ كُلُّ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَهُوَ سَفِيهٌ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹/۳۶۹)

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» قَالَ مَنْ لَا يَتَّقُ بِهِ.» (همان)
«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» قَالَ هُمُ الْيَتَامَى لَا تَعْطُوهُمْ أَمْوَالَهُمْ حَتَّى تَعْرِفُوا مِنْهُمْ الرُّشْدَ قُلْتُ فَكَيْفَ يَكُونُ أَمْوَالُهُمْ أَمْوَالَنَا قَالَ إِذَا كُنْتَ أَنْتَ الْوَارِثَ لَهُمْ.» (همان)

در روایت نخست «سفهاء» به شارب خمر تفسیر می‌شود، اما در روایت دوم به کسی که مورد اطمینان نیست و در روایت سوم به یتیمان.

چنان‌که مشاهده می‌شود، امام با بهره‌گیری از ظرفیت مفهومی واژه‌ها، در هر موردی مصداقی متفاوت از مصداق مورد دیگر برای آیه ذکر می‌کند. این نوع استنباط چیزی جز تکیه بر این تصور نیست که آیات قابلیت تفسیرهای متعدد و در عین حال صحیح را دارد.

۳-۱-۶. تعبیر حکیمانه آیات

در استنباط‌های ائمه از آیات با اصل دیگری مواجه می‌شویم که می‌توان از آن به اصل حکیمانه بودن تعبیر در آیات نام برد. موارد فراوانی وجود دارد که امام بر اساس

خصوصیت تعبیر در آیه، حکمی را استنباط می‌کند که اگر آن تعبیر خاص نبود، حکم یادشده به دست نمی‌آمد. گویا نوع تعبیر پایه و اساس اکتشاف حکم قرار گرفته است. این نشان می‌دهد که از نگاه ائمه علیهم‌السلام، تعبیر و ویژگی ادای کلمات در آیات خصوصیت دارد و می‌توان در موارد مشابه اگر خصوصیتی در تعبیر وجود دارد، مبنا برای استنباط قرار داد. به‌عنوان نمونه:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَ تَحِلُّ لَهُ ابْنَتُهَا قَالَ فَقَالَ قَدْ فَضِنِي فِي هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا بَأْسَ بِهِ إِنْ اللَّهُ يَقُولُ وَ رَبَائِبِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ تَزَوَّجَ ابْنَتَهُ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أُمُّهَا قَالَ قُلْتُ: لَهُ أَلَيْسَ هُمَا سَوَاءً قَالَ فَقَالَ لَا لَيْسَ هَذِهِ مِثْلَ هَذِهِ إِنْ اللَّهُ يَقُولُ وَ أُمَّهَاتٍ نِسَائِكُمْ لَمْ يَسْتَنْ فِي هَذِهِ كَمَا اشْتَرَطَ فِي تِلْكَ هَذِهِ هُنَا مُبْهَمَةٌ لَيْسَ فِيهَا شَرْطٌ وَ تِلْكَ فِيهَا شَرْطٌ.» (همان، ۴۶۵/۲۰)

«قُلْتُ لَهُ هَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ غَسْلٌ مِنْ جَنَابَتِهَا إِذَا لَمْ يَأْتِهَا الرَّجُلُ قَالَ لَا وَ أَيْكُمْ يَرْضَى أَنْ يَرَى أَوْ يَصْبِرَ عَلَى ذَلِكَ أَنْ يَرَى ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ أَوْ أُمَّهُ أَوْ زَوْجَتَهُ أَوْ أَحَدًا مِنْ قَرَابَتِهِ قَائِمَةً تَغْتَسِلُ فَيَقُولُ مَا لَكَ فَتَقُولُ احْتَلَمْتُ وَ لَيْسَ لَهَا بَعْلٌ ثُمَّ قَالَ لَا لَيْسَ عَلَيْهِنَّ ذَلِكَ وَ قَدْ وَضَعَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ قَالَ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطْهَرُوا وَ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ لَهُنَّ.» (همان، ۱۹۲/۲)

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ طَلَاقًا لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ مُتَعَةً أ تَحِلُّ لِلأَوَّلِ قَالَ لَا لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا وَ الْمُتَعَةُ لَيْسَ فِيهَا طَلَاقٌ.» (همان، ۱۳۲/۲۲)

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ طَلَاقًا لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَتَزَوَّجَهَا عَبْدٌ ثُمَّ طَلَّقَهَا هَلْ يَهْدِمُ الطَّلَاقُ قَالَ نَعَمْ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَ قَالَ هُوَ أَحَدُ الْأَزْوَاجِ.» (همان، ۱۳۳/۲۲)

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كُلُّ الْعِتَقِ يَجُورُ لَهُ الْمُؤَلُّودُ إِلَّا فِي كَفَّارَةِ الْقَتْلِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ مُقَرَّةٌ قَدْ بَلَغَتْ الْحِنْثَ وَ يُجْزِي فِي الظَّهَارِ صَبِيٍّ مِمَّنْ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ الْحَدِيثُ.» (همان، ۳۷۰)

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَلْبِ يَقْتُلُ فَقَالَ كُلُّ قُلْتُمْ إِنْ أَكَلَ مِنْهُ قَالَ إِذَا أَكَلَ مِنْهُ فَلَمْ يُمَسِّكْ عَلَيْكَ إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ.» (همان، ۳۳۸/۲۳)

در همه موارد بالا استنباط حکم بر اساس نوع تعبیر و خصوصیت واژه‌ها صورت گرفته است؛ به‌گونه‌ای که اگر چنان تعبیر و کلمه‌ای نبود، حکم یادشده استنباط نمی‌شد.



این نشان می‌دهد که تعبیر قرآن اصالت دارد و می‌توان بر اساس آن حکم شرعی اکتشاف کرد.

۳-۱-۷. حجیت ظهور آیات

یکی از اصولی که به صورت گسترده مورد توجه ائمه علیهم‌السلام در استنباط از آیات بوده و مبنای بسیاری از اکتشافات حکم شرعی قرار گرفته است، اعتبار و حجیت ظهور آیات است. این مسأله در علم اصول مورد اختلاف است. اخباریان گفته‌اند ظواهر قرآن حجت نیست و نمی‌توان به آنها تمسک کرد، اما بیشتر اصولیان معتقدند که ظواهر قرآن مانند ظواهر سنت حجت است و می‌توان بر آنها در استنباط و کشف حکم تکیه کرد. استقرا و تفحصی که در موارد استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام صورت گرفت، نشان داد که حجیت و اعتبار ظهور آیات به‌عنوان یک پیش‌فرض مسلم در نگاه ائمه بوده است. موارد بی‌شماری است که ائمه علیهم‌السلام به ظاهر آیه استناد کرده و حکم آن را به‌دست می‌آورند، مانند:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ فَقَالَ تَجُوزُ قَالَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ.» (همان، ۲۸۷/۱۹)

امام با بهره‌گیری از ظاهر آیه کریمه که دلالت بر جواز وصیت برای والدین و خویشاوندان می‌کند، جواز وصیت به وارثان را استنباط می‌کند؛ زیرا بر فرض که اقربین وارث نباشند، اما والدین که قطعاً وارث هستند. پس آیه دلالت بر جواز وصیت برای وارث می‌کند.

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْمُنْعَةِ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاصَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ.» (همان، ۵/۲۱)

در روایت بالا امام با تمسک به ظهور آیات، جواز متعه را استنباط می‌کند.

۳-۲. اصول مربوط به غیر قرآن

علاوه بر آنچه نسبت به قرآن مطرح شد، اصول و مبانی دیگری نیز در استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام از قرآن مشاهده می‌شود که جهت پرهیز از اطاله کلام، تنها از دو عنوان یاد می‌کنیم: یکی حجیت عقل است (رک: همان، ۳۵۰/۲۷ و ۲۷۲، ۲۲۰/۲۸) و دیگری حجیت عرف. (رک: همان، ۲۱۵/۱۵، ۲۱۹/۲۰، ۳۴/۱۱ و ۳۶)

۴. گونه‌های استنباط ائمه از قرآن

تحقیق و پژوهش پیرامون روش استنباط ائمه علیهم‌السلام از قرآن را در ضمن چند بحث پی می‌گیریم. نکته نخست این است که بررسی و تحلیل موارد استنباط ائمه علیهم‌السلام از قرآن نشان می‌دهد که این استنباطها به لحاظ مستند در دو گونه کلی قابل دسته‌بندی است:

۴-۱. استنباطهای متعارف

یعنی اکتشاف حکم از آیات مرتبط با موضوع. در این گونه استنباطها، آیاتی که در اصطلاح آیات تشریحی نامیده می‌شود و البته تعدادش مورد اختلاف است، مورد استناد قرار گرفته و با تکیه بر قواعدی - که از آن سخن خواهیم گفت - حکم مسأله به دست می‌آید. این گونه استنباطها از آن جهت که در تفکر فقهی فقها کم‌وبیش مرسوم و معمول است، استنباطهای متعارف نامیده می‌شود که مواردش فراوان است و در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحُجَّ مِنْهَا فَقَدْ كَفَرَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.» (همان، ۱۶/۱۱)

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ امْرَأَةٍ تَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ هِيَ حَائِضٌ قَالَ لَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.» (همان، ۴۵۸/۱۳؛ نیز رک: ۴۶۵/۲۰)

همان گونه که پیداست، در موارد بالا کشف حکم از آیاتی صورت گرفته که مربوط به موضوع مورد سؤال است و قواعدی که در آنها به کار رفته نیز قواعد معمول اصولی مانند تکیه بر ظهور، دلالت صیغه امر بر وجوب، اطلاق و تقیید و غیره است.

۴-۲. استنباطهای غیرمتعارف

یعنی استنباطهایی که از آیات غیر تشریحی و غیر مرتبط با موضوع حکم شرعی صورت گرفته است. این گونه استنباطها کاملاً با روش معمول فقها متفاوت است. در این گونه، آیاتی مورد استناد و استشهاد قرار می‌گیرد که به ظاهر هیچ ربطی به حکم شرعی ندارد و در عرف فقها، حتی با وسیع‌ترین نگاه، جزء آیات تشریحی شمرده نشده



است که نمونه‌ای از این دست را در بخش استنباط ائمه برای اقناع مخاطب اشاره کردیم. اینک به چند نمونه دیگر اشاره می‌کنیم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ قَرْحَةٌ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْجُدَ قَالَ يَسْجُدُ مَا بَيْنَ طَرْفِ شَعْرِهِ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ سَجَدَ عَلَى حَاجِبِهِ الْأَيْمَنِ قَالَ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَعَلَى حَاجِبِهِ الْأَيْسَرِ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَعَلَى ذَقْنِهِ قُلْتُ عَلَى ذَقْنِهِ قَالَ نَعَمْ أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجْدًا.» (همان، ۳۶۰/۶)

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً أَوْصَتْ إِلَيَّ وَ قَالَتْ ثُلثِي يُفَضُّنِي بِهِ دِينِي وَ جُزْءٌ مِنْهُ لِفَلَانَةَ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ ابْنَ أَبِي لَيْلَى - فَقَالَ مَا أَرَى لَهَا شَيْئًا مَا أُدْرِي مَا الْجُزْءُ فَسَأَلْتُ عَنْهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْدَ ذَلِكَ وَ خَبَّرْتُهُ كَيْفَ قَالَتْ الْمَرْأَةُ وَ بِمَا قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى - فَقَالَ كَذَبَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى لَهَا عَشْرُ الثُّلُثِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام - فَقَالَ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا وَ كَانَتْ الْجِبَالُ يَوْمَئِذٍ عَشْرَةَ فَالْجُزْءُ هُوَ الْعُشْرُ مِنَ الشَّيْءِ.» (همان، ۳۸۰/۱۹)

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: فِي رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ زَمَانًا قَالَ الزَّمَانُ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ الْحِينُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ ذَلِكَ فِي سِتَّةَ أَشْهُرٍ.» (همان، ۳۸۸/۱۰)

«قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي رَجُلٍ أَوْصَى فَقَالَ أَعْتَمُوا عَنِّي كُلَّ عَبْدٍ قَدِيمٍ فِي مَلِكِي فَلَمَّا مَاتَ لَمْ يَعْرِفِ الْوَصِيُّ مَا يَصْنَعُ فَسَبَّلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ يُعْتَقُ عَنْهُ كُلُّ عَبْدٍ لَهُ فِي مَلِكِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى وَ الْقَمَرَ قَدْرَ نَاهِ مَنَارِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ وَ قَدْ تَبَّتْ أَنَّ الْعُرْجُونَ إِنَّمَا يَنْتَهِي إِلَى الشَّبَّهِ بِالْهَلَالِ فِي تَقْوُسِهِ وَ ضُلُوكِهِ بَعْدَ سِتَّةِ أَشْهُرٍ مِنْ أَخَذِ التَّمْرَةِ مِنْهُ.» (همان، ۵۷/۲۳)

همان گونه که در نمونه‌های بالا مشاهده می‌شود، در کشف حکم یا موضوع حکم شرعی به آیاتی استناد شده که در عرف معمولی فقها، آیات تشریحی شمرده نمی‌شود و از دایره استنباط فقهی بیرون است. این گونه از استنباط که در تفکر فقهی شیعی بی‌نظیر است، گذشته از اینکه نشانه تسلط عمیق و همه جانبه ائمه علیهم السلام بر قرآن است، بهترین گواه بر این حقیقت است که قرآن همه آیاتش می‌تواند منبع اکتشاف حکم شرعی قرار گیرد و این تصور که آیات تشریحی محدود و معدود به تعداد خاصی است، نادرست است.

۵. گونه‌های روش استنباط ائمه از قرآن

نکته دوم نیز این است که همان گونه که استنباط ائمه علیهم السلام به لحاظ مستند به دو بخش دسته‌بندی می‌شود، روش استنباط آنان نیز به سه نوع تقسیم می‌شود.

۵-۱. روش تطبیق

در این روش امام با تطبیق قاعده کلی برگرفته از آیات بر مصادیق و موارد جزئی، حکم آن مورد را کشف و بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که اگر تطبیق آن قاعده کلی نبود، حکم مورد جزئی فهمیده نمی‌شد. این روش گرچه به ظاهر استدلال نیست، ولی در حقیقت متضمن یک استدلال قیاسی است؛ زیرا با تطبیق عنوان کلی بر مصادیقش، حکمی که بر عنوان کلی مترتب است، بر مصادیق مترتب می‌شود و در حقیقت فرآیند کشف حکم از کلی به جزئی سیر می‌کند.

یکی از کارکردهای روش تطبیق علاوه بر کشف حکم، رفع تعارض میان روایات است. گاهی چند روایت آیه را بر مصادیق گوناگون و متفاوت تطبیق می‌کند و همه را موضوع حکم قرار می‌دهد که در ظاهر این روایات با هم متعارض شمرده می‌شوند، اما از آنجا که در روش تطبیق قابلیت عنوان کلی اقتضای تعدد مصادیق را دارد، به طور طبیعی میان روایاتی که مصادیق متفاوت برای یک عنوان ذکر می‌کند، تعارض نخواهد بود. در زیر به نمونه‌هایی از روش تطبیق اشاره می‌شود.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ قَالَ يَغْنِي الرَّجُلُ يَحْلِفُ أَنْ لَا يُكَلِّمَ أَخَاهُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أَوْ لَا يُكَلِّمُ أُمَّهُ.» (همان، ۲۲۳/۲۳)

آیه «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ» (بقره: ۲۲۴) در حقیقت همان گونه که مفسران نیز تصریح کرده‌اند، به تقدیر «لا» است و اصل آن «ان لاتبروا و لاتتقوا و لاتصلحوا» است. در نتیجه معنای آیه این می‌شود که برای ترک کار نیک و اصلاح میان مردم سوگند نخورید. عنوان کار نیک (ان لاتبروا) عنوان عامی است که می‌تواند مصادیق متعدد داشته باشد، اما امام در این روایت، عنوان یادشده را بر سوگند انسان نسبت به ترک سخن گفتن با برادر یا مادر یا امثال آن تطبیق می‌کند و از طریق آن، حرمت سوگندهای کذایی را استنباط می‌کند.

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَلْبَسُ فِي الشِّتَاءِ الْحُجْبَةَ الْخَزَّ وَ الْمِطْرَفَ الْخَزَّ وَ الْقَلَنْسُوءَ الْخَزَّ فَيَسْتُو فِيهِ وَ يَبِيعُ الْمِطْرَفَ فِي الصَّيْفِ وَ يَتَّصِدُّ بِمَنْنِهِ ثُمَّ يَقُولُ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.» (همان، ۳۶۴/۴)

در این روایت، امام جواز استفاده از لباس خز را که جزء لباس‌های فاخر بوده است، با بهره‌گیری از تطبیق عنوان کلی «زینة الله» در آیه کریمه بر لباس‌ها خز، استنباط کرده است.



«سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَيُخْلَفِ اللَّهُ بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ...» (همان، ۱۶۵/۱۲)

آیه کریمه کسانی را که به سخنانشان عمل نمی‌کنند، سرزنش می‌کند. امام با بهره‌گیری از آن به‌عنوان یک قاعده کلی و تطبیق آن بر وعده انسان به برادر دینی‌اش، حکم به کراهت تخلف وعده را استنباط می‌کند؛ زیرا تخلف وعده مصداق سخن بدون عمل است که آیه نکوهش می‌کند.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ الْمَمْلُوكُ لَا يَجُوزُ طَلَاقُهُ وَ لَا نِكَاحُهُ إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ قُلْتُ فَإِنَّ السَّيِّدَ كَانَ زَوْجَهُ بِيَدِ مَنْ الطَّلَاقُ قَالَ بِيَدِ السَّيِّدِ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ الشَّيْءُ الطَّلَاقُ.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۵۴۱/۳)

در این روایت بهره‌گیری از گستره مفهوم «شیء» در آیه کریمه برای استنباط حکم عدم جواز طلاق عبد و عدم اختیار عبد برای طلاق نقش داشته است.

۵-۲. روش تعلیل

یکی دیگر از روش‌های استنباط ائمه از قرآن، روش تعلیل (علت آوردن) است. مقصود از این تعبیر آن است که امام در موارد متعددی برای استنباط یک حکم، برخلاف روش پیشین که از کلی به جزئی و از طریق تطبیق مفهوم یا گزاره کلی بر مورد خاص حکم شرعی را استنباط می‌کرد، از آیاتی که دلالت مستقیم و برابر با مدعا دارد، برای کشف حکم استفاده می‌کند؛ گویا آیه با توجه به مدلول و ساختار لفظی‌اش، خود مستقیماً دلیل بر حکم است. از این‌رو سیر استدلال در این روش برخلاف روش قبلی، از جزئی به جزئی است. وجه نام‌گذاری این روش به روش تعلیل آن است که امام در استناد به آیات در بیشتر موارد، از «لام علت» یا تعبیری که رساننده علت است، استفاده می‌کند. در اینجا به چند مورد از استنباط بر اساس روش تعلیل اشاره می‌شود.

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّنْ بَجَبْهَتِهِ عِلَّةٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى السُّجُودِ عَلَيْهَا قَالَ يَضَعُ ذَقْنَهُ عَلَى الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ يَخْرُونَ لِأَذْقَانِ سُجَّدًا.» (حر عاملی، ۳۶۰/۶)

در این روایت، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سجده بر چانه را برای کسی که در پیشانی‌اش عذری دارد و نمی‌تواند با آن سجده کند، کافی می‌داند و برای اثبات کفایت آن، به آیه‌ای استدلال می‌کند که در آن سجده بر گذاشتن چانه بر زمین اطلاق شده است.

«سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ تَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ لَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.» (همان، ۴۵۸/۱۳)

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از تعبیر «شعائر الله» در مورد صفا و مروه که ظهور در مناسک عبادی دارد، استنباط کرده که طواف کننده میان صفا و مروه باید پاک باشد؛ زیرا در حال انجام شعائر الهی و مناسک عبادی است.

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَطَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَتَحِلُّ لَهُ ابْنَتُهَا قَالَ فَقَالَ قَدْ قَضَى فِي هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَرَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ تَزَوَّجَ ابْنَتَهُ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أُمُّهَا قَالَ قُلْتُ: لَهُ أَلَيْسَ هُمَا سَوَاءً قَالَ قَالَ لَا لَيْسَ هَذِهِ مِثْلَ هَذِهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ لَمْ يَسْتَنْ فِي هَذِهِ كَمَا اشْتَرَطَ فِي تِلْكَ هَذِهِ هُنَا مُبْهَمَةٌ لَيْسَ فِيهَا شَرْطٌ وَ تِلْكَ فِيهَا شَرْطٌ.» (همان، ۴۶۵/۲۰)

در روایت بالا استنباط حکم جواز ازدواج با ربیبه در صورت نکاح و عدم آمیزش با مادرش و برعکس، عدم جواز ازدواج با مادر در صورت نکاح و عدم آمیزش با ربیبه، بر اساس ظهور آیه در اطلاق دومی و تقیید اولی صورت گرفته است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ الْعِدَّةُ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَكَمَ الْوَالِي أَنْ يُقْتَلَ إِيَّهِمْ شَاءُوا وَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوا أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ.» (همان، ۴۳/۲۹)

جمله «فلا يسرف في القتل» ظهور در حرمت زیاده روی در قصاص دارد و امام با تمسک به آن، قصاص چند نفر در مقابل یک نفر را که زیاده روی در قتل شمرده می شود، حرام می داند.

«سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَغْتَسِلُ النِّسَاءُ إِذَا أُتِنْنَ الْبَيْتَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكْعَ السُّجُودَ وَ يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ لَا يَدْخُلَ إِلَّا وَ هُوَ طَاهِرٌ قَدْ عَسَلَ عَنْهُ الْعَرَقُ وَ الْأَذَى وَ تَطَهَّرَ.» (همان، ۲۴۷/۱۴)

امام در روایت بالا از وجوب تطهیر کعبه که در آیه کریمه مطرح شده است، وجوب غسل را برای زنان که طواف می کنند یا هر کسی دیگری که داخل مسجد الحرام می شود، استنباط می کند؛ زیرا آلودگی آنان باعث آلودگی بیت الله می شود، در حالی که باید پاک و پیراسته از هر آلودگی باشند.

در همه نمونه های بالا استنباط حکم بر اساس دلالت مستقیم و برابر آیه بر حکم صورت گرفته است.

گاهی ائمه علیهم السلام با تفسیر یک آیه یا واژه که مربوط به موضوع یا متعلق حکم است، حکم شرعی را استنباط می‌کنند. در این روش برخلاف دو روش پیشین، حکم شرعی به صورت غیر مستقیم استنباط می‌شود؛ به این صورت که کار امام در درجه نخست و به صورت مستقیم، تفسیر و توضیح آیه یا کلمه است و نه بیان حکم. اما از آنجا که آیه متضمن حکمی از احکام است، طبعاً با تفسیر آن به موضوع و مورد معین و تشخیص متعلق یا موضوع، به صورت غیر مستقیم حکم آیه بر آن بار می‌شود. به این ترتیب در این روش، تفسیر و توضیح نقش اصلی و استنباط حکم نقش فرعی و تبعی دارد. در اینجا به نمونه‌هایی از به‌کارگیری این شیوه اشاره می‌شود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ قَالَ هُوَ رُفِعَ يَدَيْكَ إِلَى جِذَاءِ وَجْهِكَ.» (طوسی، ۱۴۰۷: ۶۶/۲)

در این روایت حکم بالا آوردن دست تا موازات صورت هنگام تکبیر در نماز بر اساس تفسیر «وانحر» به «نحر»، یعنی حلقوم انسان که موازی صورت است، انجام گرفته است.

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ قَالَ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷۳/۱۴)

امام «ایام معدودات» را در آیه کریمه بر اساس تناسب موقعیتی و سیاقی به ایام تشریق تفسیر می‌کند و از طریق آن، استحباب ذکر و دعا در ایام تشریق به دست می‌آید.

«أَنَّ الْمُعْتَصِمَ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا فَقَالَ هِيَ الْأَعْضَاءُ السَّبْعَةُ الَّتِي يُسْجَدُ عَلَيْهَا.» (همان، ۳۴۵/۶)

در این روایت، امام «مساجد» را که جمع «مسجد» به معنای محل سجده است، به محل سجده در اعضای انسان تفسیر می‌کند و همین تفسیر باعث می‌شود که حکم حرمت قطع دست از مچ که در روایت دیگر ذکر شده است، استنباط شود.

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ فِي الصَّلَاةِ كَثْرَةُ الْقُرْآنِ أَوْ طَوْلُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ كَثْرَةُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ فِي الصَّلَاةِ أَفْضَلُ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَ اقيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّمَا عَنِي بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ طَوْلُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ قُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ فَقَالَ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَلَدِهِ وَسَلَّمَ قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ.» (همان، ۳۳۳/۶)



در روایت فوق از یک سو فضیلت طولانی بودن مکث در رکوع و سجده نسبت به قرائت قرآن از تفسیر اقامه صلوات به طول مکث در رکوع و سجده، و از سوی دیگر تفاوت تعبیر «فاقروا ماتیسر منه» که دلالت بر وجوب قرائت به اندازه میسور و تعبیر «اقیموا» که دلالت بر وجوب مطلق می‌کند، استفاده شده است.

«عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ قَالَ عَنِّي بِطَعَامِهِمْ هَاهُنَا الْحُبُوبُ وَالْفَاكِهَةُ غَيْرَ الذَّبَائِحِ الَّتِي يَذْبَحُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا أَيَّ عَلَى ذَبَائِحِهِمْ - ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا اسْتَحَلُّوا ذَبَائِحَكُمْ فَكَيْفَ تَسْتَحِلُّونَ ذَبَائِحَهُمْ.» (همان، ۶۶/۲۴)*

در این روایت با تفسیر طعام اهل کتاب به حبوبات و امثال آن، حلیت ذبیحه اهل کتاب نفی می‌شود.

همان گونه که مشاهده می‌شود، در نمونه‌های بالا اکتشاف حکم در روش تفسیر به صورت غیر مستقیم انجام می‌گیرد؛ گویا با تفسیر و روشن شدن موضوع یا متعلق، حکم موجود در آیه به صورت طبیعی بر آن مترتب می‌شود.

۶. قواعد استنباط ائمه از قرآن

فرآیند استنباط و اجتهاد به طور طبیعی متکی بر قواعد و ضوابط خاصی است که بدون آن، اکتشاف حکم ممکن نیست. استنباط ائمه از آیات نیز از این امر مستثنا نیست. از این رو با مراجعه به موارد استنباط ائمه که نمونه‌هایی از آن در مباحث فوق اشاره شد، مشاهده می‌شود که قواعد متعددی تکیه‌گاه استنباط قرار گرفته است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن قواعد را به دو بخش تقسیم کرد.

۱- قواعد متداول مانند قواعد اصولی و ادبی که امروزه در ادبیات و علم اصول از آنها بحث می‌شود؛ مانند ظهور امر در وجوب، ظهور نهی در حرمت، اصالت العموم، اصالت الاطلاق، مفهوم شرط، مفاد غایت، مفاد حروف جر و غیره. از آنجا که این گونه قواعد در بیشتر استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام به کار رفته و این نوشتار گنجایش یاد کرد تفصیلی آن را ندارد، تنها به چند آدرس بسنده می‌کنیم. (رک: حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۹۷/۴، ۲۸۷/۱۹، ۴۳/۲۹، ۴۶۵/۲۰، ۳۱/۲۹)

۲- قواعد غیر متداول؛ یعنی قواعدی که در علوم مقدماتی اجتهاد از آنها بحث نشده، یا آن گونه که شایسته است، مورد توجه قرار نگرفته است. جا داشت که

* - پانویشت



نمونه‌هایی از این دست قواعد آورده شود، اما به‌خاطر ظرفیت محدود مقاله امکان بسط سخن نیست، از این رو به عناوین برخی از این دست قواعد و آدرس موارد کاربرد آنها در مجامع روایی اشاره می‌کنیم.

- **حجیت حکم عقل:** در موارد بی‌شماری امام با تکیه بر حکم عقل، از آیه استنباط می‌کند که نشان‌دهنده حجیت و اعتبار عقل به‌عنوان یک قاعده در عرصه استنباط است. (همان، ۲۲۰/۲۸ و ۲۵۳، ۳۵۰/۲۷، ۲۹۰/۱۹)

- **اعتبار فهم عرف:** در مواردی امام با توجه به فهم عرف، به بیان حکم از آیه می‌پردازد که نشان از اعتبار فهم عرفی در استنباط دارد. (همان، ۲۱۹/۲۰، ۳۴/۱۱، ۲۸۹/۱۲، ۵۴۰/۲۱)

- **قرینیت تاریخ:** گاهی امام با تکیه بر تاریخ و استشهاد به آن، حکم شرعی را از آیه به‌دست می‌آورد که این نیز بیانگر اهمیت و اعتبار تاریخ در فهم حکم شرعی از آیات است. (همان، ۲۰/۲، ۴۸۳/۱۳، ۱۲۵/۲۰، ۳۸/۲۲ و ۳۸۴)

- **قاعده واقعیت‌نگری:** در برخی موارد واقعیت اجتماعی و فرهنگی جامعه مبنایی برای استنباط حکم از آیات قرار گرفته و امام با تکیه بر وضعیت موجود فرهنگی و اجتماعی جامعه، آیه را تفسیر و حکم را استخراج می‌کند. (همان، ۱۲/۲۷، ۱۲/۱۲، ۴۱۶/۱۲، ۲۰۰/۲۰-۲۰۱)

- **قاعده تفکیک از متن:** در موارد متعددی امام آیه را از سیاق و متن کلی‌اش جدا کرده و سپس حکم شرعی را از آن استنباط می‌کند که اگر آیه در متن خودش لحاظ شود، حکم شرعی از آن استنباط نمی‌شود. ما از این قاعده به تفکیک از متن یاد می‌کنیم. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۵۴۱/۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۸۹/۱۷)

- **قاعده تناسب معنایی:** گاهی دو گزاره تناسب و شباهت معنایی یا موضوعی با یکدیگر دارند و می‌توانند قرینه نسبت به همدیگر باشند. امام از این تناسب و تشابه موضوعی یا معنایی استفاده کرده و حکم شرعی را از آیه به‌دست می‌آورد. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۱۴/۲۷، ۸۹/۱۲، ۳۰۷/۲۴، ۱۸۹/۱۶)

- **قاعده جامع‌نگری قرآن:** مقصود از جامع‌نگری قرآن، نگاه همه‌جانبه به تمام آیات قرآن و بهره‌گیری از نگاه متقابل آنها به یکدیگر در فهم و استنباط حکم شرعی است که در موارد متعددی در کلمات ائمه علیهم‌السلام آمده است. (همان، ۳۷۹/۲۲ و ۳۸۲)

اینها بخشی از قواعدی است که ائمه علیهم السلام برای تعلیم روش استنباط حکم یا برای اقناع و مجاب ساختن مخاطب به آنها پرداخته‌اند.

دو نکته در مورد قواعد استنباط ائمه شایان یاد است: نخست اینکه این قواعد نخستین بار توسط ائمه اهل البیت علیهم السلام در عرصه استنباط مطرح شده است. پس اگر تأسیس قواعد اصولی و غیر اصولی در استنباط مؤسس داشته باشد، این مؤسس کسی جز ائمه علیهم السلام نیست.

نکته دوم آن است که این قواعد - چه آنهایی که امروزه متداول است و چه آنهایی که متداول نیست - از یک ویژگی مشترک برخوردارند و آن، عقلایی بودن است. همه این قواعد اموری هستند که عقلا در فهم یک متن از آنها بهره می‌گیرند؛ گرچه که برخی از آنها به صورت نظری در علم جداگانه مورد بحث قرار نگرفته است.

نتیجه‌گیری

آنچه به عنوان ره‌آورد این پژوهش می‌توان نام برد، در مطالب زیر خلاصه می‌شود:

۱- استنباط ائمه علیهم السلام از قرآن یک واقعیت انکارناپذیر است؛ چه این استنباط را برای تعلیم یا اقناع دیگران بدانیم، و چه برای فهم و کشف حقایق و احکام شرعی. در هر صورت استنباط و اجتهاد ائمه از آیات قابل انکار نیست.

۲- اجتهاد و استنباط ائمه از قرآن مبتنی بر یک سلسله اصول و پیش‌فرض‌هایی است که بخشی مربوط به قرآن و بخش دیگر مربوط به منابع و عوامل دیگر است. بیشتر این اصول در نگاه مفسران و قرآن‌پژوهان جزء واقعیت‌های قرآنی به‌شمار می‌رود و برخی نیز مانند چندبعدی بودن دلالت آیات، از اصول ابتکاری به‌کار رفته در استنباط‌های ائمه علیهم السلام است.

۳- استنباط‌های ائمه بر یک مجموعه قواعدی استوار است که ویژگی کلی آن عقلایی بودن است؛ به این معنا که بیشتر قواعد به‌کار رفته در استنباط‌های ائمه، قواعدی هستند که عقلا در فهم متون از آن استفاده می‌کنند، از این رو بیشتر این قواعد در علم اصول و علوم ادبی مانند معانی و بیان مورد بحث است؛ گرچه برخی از این قواعد از ابتکارات ائمه است که در عرف فقها و اصولیان مطرح نبوده و باید آنها را از ائمه فرا گرفت.

۴- استنباط ائمه از قرآن محدود به آیات معروف به آیات تشریعی که به‌صراحت یا ظهور دلالت بر حکم شرعی می‌کند، نبوده است، بلکه از مجموعه‌های مختلف آیات،



مانند آیات مربوط به طبیعت، آیات تاریخی، اعتقادی، اخلاقی و ... استنباط حکم شرعی کرده‌اند؛ پدیده‌ای که نشان‌دهنده و اثبات‌کننده این واقعیت است که کلیت قرآن قابلیت استنباط حکم شرعی دارد و ائمه علیهم‌السلام در این زمینه جلودار بوده‌اند.

۵- فهم قواعد و اصول به‌کار رفته در استنباط‌های ائمه علاوه بر آنکه حقانیت آنچه را که ائمه در آموزه‌های روایی درباره غنا و جامعیت قرآن و منشأ بودن آن برای علوم خودشان مطرح کرده‌اند، به اثبات می‌رساند، فرآیند استنباط و اجتهاد فقهی را تقویت کرده و نقش محوری قرآن را در فقه به منصفه ظهور می‌رساند؛ امری که در فقه روایت‌محور امروز خیلی مشاهده نمی‌شود.

۶- یکی از خصوصیات استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام از قرآن، اعتبار دادن به منابعی مانند عقل و عرف است که در جای‌جای استنباط‌های ایشان مشاهده می‌شود. این واقعیت در کنار خصوصیت نگاه به واقعیت یا مطابقت تشریح با تکوین به‌عنوان خصوصیت برجسته دیگر، در مجموع اگر در فرآیند تفقه سرمشق قرار گیرد، می‌تواند فقه شیعه را متحول ساخته و به آن جسارت مواجهه با هر گونه حادثه و رویداد تازه را بخشیده و حالت محافظه‌کاری و تمسک بیش از اندازه به اصول عملیه و احتیاط‌ها را کاهش دهد.

فهرست منابع

۱. ابن بابویه، محمدبن علی (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۳. صفار، محمدبن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام. قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی.
۴. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۵. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.